

آینه بشکست، ظلمت سرگرفت

تأملی در نسبت فلسفی تحلیلی و وضعیت فکری معاصر

علی عروجی

پروپوزیتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- به گمان من سنت فلسفه‌ی تحلیلی تا اندازه‌ی زیادی نتیجه‌ی انفعال فلسفه در برابر علوم جدید است. وسواس این سنت در ریاضی‌وار کردن مباحث و نیز حفظ و پرورش سنت تجربه‌گرای فلسفه‌ی انگلیسی جنبه‌هایی از همین حقیقت‌اند. تأثیرپذیری از علم و روش علمی است که فلسفه‌ی تحلیلی را به شاهدی چل‌چلیس بدل ساخته که هر طره‌اش هزار حلقه دارد و در هر حلقه‌اش مردانی سخت‌کوش اسیرند. فلسفه‌ی ذهن و علم و دین و اخلاق و معرفت‌شناسی و هوش مصنوعی و فلسفه‌ی عمل و سیاست و اجتماع و فلسفه‌ی کودک و فلسفه‌ی منطق و تربیت و هنر و زبان و ...

همیشه با خود فکر می‌کنم فلسفه‌ی تحلیلی باید زن باشد، زیرا جزئی‌نگر است و اصل با اجزا و مسائل است و از تصویر کلی پرهیز دارد. جهت آن به سوی کثرت است و مطلوبش تجزیه و تکثیر مسائل. هیچ تمایلی به جمع‌بندی مطالب در آن دیده نمی‌شود اما در عوض وسواسی و دقیق است و چون روشش تجزیه و تحلیل است، هر جزئی را هم تجزیه و تکثیر می‌کند. به همین جهت بی‌هیچ اغراق، فلسفه‌ورزی در این سنت به نوعی مدهوشی مستانه تبدیل می‌شود. زیرا فیلسوف به سمت مسئله‌ای می‌رود و آنرا از طریق دقت در اجزا و جوانبش می‌کاود اما به جای آنکه تصویری کلی از آن اجزا در آینده افکارش پدید آید، آینه می‌شکند و هفتاد تکه می‌شود. در حالی که تصاویر هر قطعه در دیگری انعکاس یافته و باز فیلسوف می‌رود تا این قطعه‌ها را یکی یکی و به مثابه مسائل مجزا بررسی نماید. در این سنت برای هر مسئله‌ی فلسفی یک گروه مستقل دانشگاهی می‌تواند تشکیل شود و همین امر آنرا شبیه علوم تکنولوژیک کرده است. یعنی یک فیلسوف تمام عمر خود را درگیر یک یا چند مسئله‌ی محدود می‌کند و روش فلسفی او هرگز رجوع به تصاویر کلان برای رسیدن به پاسخ‌های جزئی را تجویز نمی‌نماید، در نتیجه هر مسئله به اتاق دربسته‌ای می‌ماند که عده‌ای در آن به صورت حرفه‌ای مشغول به کارند. این وضعیت گاهی فیلسوفان تحلیلی را به شاغلان یک دیوان‌سالاری عظیم شبیه می‌کند؛ گویی فلسفه به شغل آن‌ها بدل شده است. همین تخصصی شدن مسائل است که سنت تحلیلی را با مقاله‌نویسی در مجلات و فصل‌نامه‌ها به جای تألیف کتب عجین ساخته است. کتاب‌های فلسفه به دنبال تصاویری کلی و مقالات در پی کاوش جوانب یک مسئله‌ی خاص هستند.

ادعای شامل و قوی نداشتن در سنت تحلیلی یک فضیلت علمی است و اهالی این سنت نسبت به افرادی که حقایق شامل و قوی درباره‌ی جهان و حقیقت ابراز می‌دارند سخت بدبین‌اند. آن‌ها گزاره‌های جزئی را ترجیح می‌دهند. این وضع آدم را یاد اشراف شهری می‌اندازد که دوست دارند غذاهایی با طعم ملایم‌تر بخورند و مثلاً به جای بدمستی، تأثیر ملایمی از شراب را تجربه کنند. حتی به نظر من تأثیری که اخیراً فلسفه‌ی تحلیلی از فلسفه‌های دیگر پذیرفته را هم می‌توان با علاقه و نگرانی اخیر شهری‌ها نسبت به روستا و طبیعت و فرهنگ جوامع بدوی مقایسه نمود. شهر مدرن تا همین چند ده سال پیش آرزویی بود که تصورش خون به چهره‌ی آدم‌های شهری می‌انداخت. تکنولوژی و صنعت نویدبخش بودند

و انگار آدم‌ها را صدا می‌زدند: اِنَا سَمَعْنَا مَنَادِیَا یَنَادِی... فَاَمْنَا. اما به تدریج که آن ایمان رنگ باخت و آن هیجان فرو نشست و صدای منادی بند آمد، چشم‌ها به سوی گذشته چرخید. البته نسبت شهری با وحشی اکنون نوعی سانتی‌مانتالیسم و فانتزی مضاعف است. همین وضع را در نسبت فلسفه‌ی تحلیلی با فلسفه‌های باستانی و کلاسیک و کانتینتال می‌توان دید. خلاصه اینکه فلسفه‌ی تحلیلی، فلسفه‌ی شهری و حتی بالاشهری است و مثل هر چیز دیگری که متعلق به شهر و به‌ویژه بالاشهر است، محافظه‌کار و بی‌آینده است.

۲- فلسفه‌ی تحلیلی بیان روشنی از روح زمانه‌ی ماست. هیچ ادعای پیامبری ندارد (درست برخلاف فلسفه‌های اروپایی و به‌ویژه فرانسوی) و کار قیصر را به قیصر واگذاشته است. از این جهت امر بسیار مهمی است. فلسفه‌ی تحلیلی تا اندازه‌ی زیادی سرنوشت فلسفه و تفکر شده است و اگر هر کس می‌خواهد که جز این باشد، باید بتواند اقتضائاتی را که این سنت برای تفکر به وجود آورده است درک کند. راه فلسفه مسیری یک‌طرفه است که بازگشت ندارد؛ زیرا مسیر آن نه با دل‌خواه این و آن، بلکه از کشف مسیر ضروری تفکر هموار می‌شود، لذا راه فلسفه راهی ضروری و بی‌بازگشت است. اتفاقاً آینده با فلسفه‌ی تحلیلی از این جهت گره خورده است که عبور از ذات متکثر فلسفه‌ی تحلیلی که بیان اضمحلال فلسفه است (اساساً تکثر هر شیئی با اضمحلال آن مناسبت دارد) تقریباً یگانه‌مسیر متصور برای آینده‌ی فلسفه خواهد بود. کلمه‌ی تقریباً را به جهت وجود برخی سنت‌های کمابیش پیشرفته‌ی دیگر مانند پدیدارشناسی آوردم. زیرا ممکن است بتوان صدای آینده‌ی تفکر را با فهم حقیقت چنین سنت‌هایی نیز شنید. به هر روی آن‌ها که درون سنت تحلیلی مشغول به فعالیتند اغلب هرگز متوجه ذات آن سنتی که دربرشان گرفته است نمی‌شوند. اما در این میان آن‌ها که همواره بیرون از این سنت ایستاده باشند و روش‌ها و مسائل آنرا از نزدیک نیازمندی‌ها باشند، نخواهند دانست که آمریکا - به مثابه بلوغ اروپا - چگونه در فلسفه ظهور می‌کند.

۳- فلسفه‌ی تحلیلی برای نهادهای جافتاده‌ی نه‌چندان انقلابی مانند آکادمی‌ها و مدرسه‌های علمی، ایده‌آل است و از این جهت بایستی مورد حمایت سیاست‌گذاران توسعه‌ی علمی کشوری مثل ایران واقع شود. زیرا که ذات محافظه‌کار و شهری آن، با دانشگاه و مدرسه و برنامه‌های توسعه مناسبت دارد (فلسفه‌های آینده‌ساز معمولاً بیرون از دانشگاه شکل می‌گیرند؛ مثل فلاسفه‌ی کلاسیک ماقبل کانت) اما وضع دو وجهی جمهوری اسلامی که از سویی در پی تحکیم قدرت به واسطه‌ی برنامه‌های توسعه است و از سویی رویکرد انقلابی در باب آدم و عالم دارد اقتضا می‌کند که در پی فلسفه‌هایی انقلابی‌تر (نه به هیچ‌وجه در معنای سیاسی کلمه) باشد. طبیعی است چنین افکاری را نمی‌توان از فلسفه‌های جوان‌تری مانند ایده‌الیسم آلمانی سراغ گرفت. ■

بی‌نوشت:

۱- کارشناسی ارشد فلسفه‌ی علم

دو نگاه

فلسفه‌ی تحلیلی بیان روشنی از روح زمانه‌ی ماست و تا اندازه‌ی زیادی سرنوشت فلسفه و تفکر شده است و اگر کسی می‌خواهد که جز این باشد، باید بتواند اقتضائاتی را که این سنت برای تفکر به وجود آورده است درک کند. آینده با فلسفه‌ی تحلیلی از این جهت گره خورده است که عبور از ذات متکثر فلسفه‌ی تحلیلی که بیان اضمحلال فلسفه است تقریباً یگانه‌مسیر متصور برای آینده‌ی فلسفه خواهد بود